

گفتگوی رفیق تراب حق شناس تحت عنوان " گفتارهایی از خاطرات تراب حق شناس " ¹ در سایت اندشه و پیکار در سه بخش انتشار یافت. این به نوشتار در آوردن بخش اول آن سری از گفتارها می باشد:

خاموشی پیکار - علل خاموشی پیکار

اصطلاح خاموشی پیکار را من همیشه دوست داشتم که به جای نابودی به جای تلاشی و غیره به کار ببرم. و این ناشی از این امید بوده و هست که اونچه که جنبه های مثبت سازمان پیکار را تشکیل می داده یعنی رادیکالیسمش و صداقت خیلی خیلی از اعضاء و هوادارانش و به هر حال اونچه که در اون دروه تاریخی پیکار نمایندگیش می کرده که جنبه های مثبتش بتونه مثل یک آتشفشان در شکل نوین در شکل خیلی خیلی رساتر و مناسبتر بروز کنه و نقش مثبتی رو در جنبش مردمی و جنبش انقلابی و کارگری کمونیستی ایران ایفا کنه. چون من فکر نمی کنم که تجربه هائیکه جنبش ها داشتند از بین بره من فکر می کنم که در عرصه اجتماعی تاریخی چیزی شبیه قانون لوازیه بر پا است یعنی مجموعه آنچه که از دست رفته برابر با آنچه که بدست آمده، و من فکر می کنم که این تجربه ها و این دستاوردهای تاریخی که وجود داشته بتونه از صحنه تاریخ حذف بشه و از بین بره. به هر حال قصد من از اصطلاح **خاموشی پیکار** یک همچنین چیزی است. در هر حال اینجا خیلی ها برایشون سوال است که هیچی از پیکار باقی نمانده و یا بصورت سازمان باقی نمانده، می خواستم یک توضیحاتی را در این مورد بدهم.

اولا : اونچه که از سازمانها امروز باقی مانده اون چیزی نیست که باید می موند، یعنی در واقع وجود چند تن و معدودی که صرفا نام یک سازمان رو تکرار بکنند این به معنی این نیست که اون سازمان سازمانیکه زاده و متناسب با شرایط معین تاریخی شکل گرفته بود این بتونه همچنان ادامه پیدا بکنه و یا نقشی داشته باشه. بیشتر به نظر من یک حالت سنت یک سرگرمی امثال اینطور چیزها بیشتر داره. بنابر این من به عنوان اینکه تشکیلات ازش چیزی باقی نمونده به معنی اینکه سازمان ازش باقی نموند زیاد باهانش مسئله ندارم، ولی اینکه چرا اینجوری شد و آیا این یک جبر تاریخی بوده یا نه، در این مورد یک سری نکاتی رو سعی می کنم توضیح بدم. در رابطه با اون چیزی که بهش گفته میشه شکست، به نظر من این مفهوم شکست هم باید روش یک مقدار تامل کرد. چرا؟! به خاطر اینکه وقتی صحبت از شکست در یک نبرد در یک جنگ مثلا پیش می یاد معمولا بایستی در نظر گرفت که نیروهایی که در برابر هم قرار می گرفتند در چه سطحی بودند؟! آیا برابر بودند؟! آیا صرفا یک نبرد نابرابر بوده؟! به نظر من اون چیزی که جنبش دمکراتیک، جنبش مترقیانه، چیزی

که بعدها حتی به نظرم به صورت مبالغه آمیز به شکل جنبش کارگری، جنبش کمونیستی ایران و اینطور چیزها عنوانش کردند که متأسفانه نتونسته بود اون بلوغ لازم را پیدا کنه باز در نتیجه شرایط تاریخی دراز مدت و دشواری که وجود داشته، به نظر من این شکست رو، من به هر حال اینجور کلمه ای رو نمیتونم بکار ببرم چون، باید دو نیرو در برابر هم که قرار می گیرند از یک سطح معین از توازن یا موازنه ای باید کلا وجود داشته باشه بین اینها که بعد بتونیم بگوئیم که زور این به اون نچربید، که این یکی شکست خورد مثلاً. به نظر من اونچه که در ایران در سال 57 رخ داده و بعدها در سال 60 دیدیم که با چه ضرباتی مواجه شد و پناها اصلاً شکست نیست. به نظر من کسانی که معصیه جنبش رو به این شکل میخوانن که ما شکست خوردیم جنبش شکست خورد، دیگه به هر حال زاری سر می دن، به نظرم این کار درستی نیست و درست همراه است با نادیده گرفتن توازن قوا، نیروهای ارتجاعی و سرمایه داری که در ایران با زرادخانه فرهنگی خودشون با دین و غیره به میدون اومده بودند در برابر نیروهای مترقی، جریانات لائیک، جریانات چپ، جریانات کارگری و غیره اصلاً نسبتی نداشتند این دو با همدیگه. ما در جریان چپ اصلاً اونقدر زیر فشار، اونقدر زیر ضربات سخت، اونقدر با زمینه های نضج نیافته در صحنه اجتماعی روبرو بودیم که نمی تونیم یک همچنین توازنی را بزاریم. بله موج عظیمی در مخالفت با رژیم شاه رخ داده بود. این موج عظیم آمال و آرزوهای فراوانی رو در چپ نمایندگی می کرد ولی نیروهای راست که تعدادشون و نیروی اجتماعی- تاریخی شون اصلاً قابل مقایسه با این ور نیست، تونستند این موج ها رو که تا حدود زیادی می تونم بگم قدرت دوام زیر ضربات اونها رو نداشتند، تونستند منکوب کنند. طبعاً ما می تونیم بگوئیم که بطور موقت منکوب کردند. موقت هم در عرصه تاریخ می تونه با معیارهای یک سال و دو سال و ده سال ما هماهنگ نباشه، ولی خوب به هر حال من اینارو شکست نمی دونم و به اصطلاح خاموشی سازمان ها، جریان های مختلفی که از جانب چپ بودند و ضربه خوردند به عنوان شکست یا بگم خاموشی نهایی چپ تلقی نمی کنم. به هر حال همیشه فکر می کنم که ضرباتی که جنبش چپ در مجموع جنبش مردمی، جنبش دمکراتیک و لائیک وارد اومده همچنان می تونه درسهای بسیار بسیار ارزشمندی رو برای شاینده داشته باشه. بخصوص اینکه ذهنیت های خود جریان های چپ امثال پیکار و غیره و کسانی که به هر حال در جریان مختلف فعالیت داشتند می تونه برای اینها یک حالت واژگونی معیارها رو به دنبال داشته باشه که دست از ساده انگاری هایی که فکر می کردیم و فکر می کردند که با تغییراتی که با پس از یک یک یکسری تظاهرات، پی از یک سری آکسیون های معین مبارزاتی و اعتصاب و غیره انجام میدن الان به اصطلاح توازن قوا در سطح جامعه عوض می شه از سلطه ارتجاع و بورژوازی به

سلطه کارگران و زحمتکشان و نیروهای انقلابی و مترقی بدل می شه جایگزین خودشو به اینها می ده. این به هر حال یک نکته خیلی خیلی مهمیه که باید توجه داشته باشیم در ضربات و یا در وضعیت توازن قوایی که پیش اومده و اینا بیخودی انتظار نداشته باشیم که مثلا افسانه قدیمی داوود و گلیات بتونه همه جا پیش بیاد و انجام بشه شاید سرانجام اینجوری باشه، که به احتمال خیلی زیاد اینطوری میشه در تاریخ فروان رخ داده که نیروهای کم با اتکاء به نییاد ای خیلی مستحکمی که از نظر فکریف از نظر اجتماعی دارا هستند با تحولات تاریخی همراه هستند تونستند بر نیروی کهنه، بر نیروی فسادپذیری که حاکم است تونستن چیره بشن. بنابر این، این در جای خودش باقی هست ولی، در تحلیل ضرباتی که بر جنبش انقلابی ایران وارد آمده نادیده گرفتن توازن قوا خیلی نادرسته. ممولاً اینجوریه، در نظر نمی گیرین، فکر می کنن که علت به اصلاح شکست ها همه از این ور هست، یعنی از خودماست و توازن قوا نقشی نداشته. نه، توازن قوا به نظر من خیلی خیلی زیاد نقش داشته و باید به دیده گرفت و بیخود مایوس نشد. خوب یک نکته این بود، یک نکته دیگه در رابطه با پیکار مسئله اختلافات درونی است.

مسئله اختلافات درونی رو چرا می گم؟! به خاطر اینکه ما که از شرایط دیکتاتوری و سرکوب های مستمر دوران شاه و به اصطلاح سر بر آورده بودیم و تنها ما نبودیم که اینجور بودیم، خیلی ها اینطوری بودند و هیچ آمادگی برای اینکه بتونیم یک نیروی قابل توجهی از نظر مادی چه از نظر معنوی بخصوص دستاوردهای فکری و فرهنگی بتونیم چشم انداز جدیدی رو در ایران مطرح کنیم. و حتی اگر چنانچه ایده پیشاهنگ و اینطور چیزها رو هم در نظر نگیریم و بخواهیم بگوئیم که ما با بخش هایی از جنبش مردمی بودیم که این آمالو آرزوها رو می تونستیم انعکاس بدیم.

- یک نکته دیگه در رابطه با پیکار مسئله اختلافات درونی است.

اختلافات درونی رو چرا می گم؟! به خاطر اینکه ما که از شرایط دیکتاتوری و سرکوب های مستمر دوران شاه و به اصطلاح سر بر آورده بودیم و تنها ما نبودیم که اینجور بودیم، خیلی ها اینطور بودند و هیچ آمادگی برای اینکه بتونیم یک نیروی قابل توجهی از نظر مادی و چه از نظر معنوی بخصوص دستاوردهای فکری و فرهنگی بتونیم چشم انداز جدیدی رو در ایران مطرح کنیم. و حتی اگر چنانچه ایده پیشاهنگ و اینطور چیزها رو هم در نظر نگیریم، و بخواهیم بگیم که ما با بخش هایی از جنبش مردمی بودیم که این آمال و آرزوها رو می تونستیم انعکاس بدیم، به هر حال باز هم ما از خیلی جهات دستمون خالی بود. ما از نظر تجربه جهانی کارگری و کمونیستی شاید بیست سال عقب بودیم زمانیکه برنامه کار

کمونیستی خودمون رو در سازمان پیکار می نوشتیم و مطرح میکردیم و تبلیغ میکردیم. ما تا حدود زیادی تا تجربه 1920 ، 1930 تا همین حدودها مونده بودیم. برخی از تجارب بعدی رو از دوران جنگ جهانی دوم و مسائلی از این قبیل رو در نظر نمی گرفتیم. ولی تحولات که در جنبش کمونیستی به لحاظ فکری رخ داده بود اصلا اینارو اصلا درست حسابی ازش خبر نداشتیم. یعنی در واقع نه تنها ما ولی، عموما خیلی از واحدهایی که در جنبش چپ فعالیت میکردند درک های مذهبی گونه ای رو نسبت به اینکه بله ما این تحلیل رو داریم اینجوری هست و بنا بر این، این کارو میکنیم اینجوری بسیج می کنیم و پیروزی نصیب ماست. این به لحاظ دستاوردی که به اصطلاح شکست می تونسته برای ما داشته باشه به نظر من از خیلی مهمه این خواب و خیال مارو به اصطلاح کاملا در هم فرو میریزه. و در واقع به اصطلاح من یک چیزی یاد می یاد که گویا از سارتر نقل قول کردند که شکست مارو به صفای نخستین باز میگردد. یعنی اگر این ضرباتی که ما خوردیم توانسته باشه مارو هوشیار بکنه خیلی خیلی خودش دستاورده. چاره ای نیست که در تحولات تاریخی گاه باید پس کله های مهمی خورد، حسابی باید کله پا شد تا آدم بفهمه که در کجا قرار داره، و گرنه خواب میبردش.

خوب در رابطه با سازمان پیکار، که مجموعه ای نیروهایی بودند که فکر میکردند که نقاط مشترک واحدی رو در رابطه با تحلیل از شرایط جامعه، تحلیل از مبارزه طبقاتی و آرایش نیروهای انقلابی در رابطه با مرحله انقلاب. به هر حال موضوعات مهمی که اونموقع در دستور کار جریانات چپ بود فکر میکردند که در این موارد وحدت نظر دارند، هر چند در مواردی هم مثلا اختلاف محدودی داشتند آنها دور هم جمع شدند و پیوستند به جریانی که از بخش منشعب از مجاهدین به اصطلاح نشات میگرفت، و سنت های ارزنده ای که بطور اثباتی در مجاهدین م ل وجود داشت، و پیکار همچنان درش زنده بود این روحیات این مشی و عده ای پیوستند بهش و شد شاید یکی از بزرگترین به یقین سازمان سراسری، چیزی که بهش گفته می شد خط سه. این ائتلاف و یا وحدت، هر چی که اسمش را بذاریم در مسیر مبارزه طبقاتی طبعا یکسری موضعگیری ها می تونست داشته باشه، و این موضعگیری ها موضعگیری هایی نبود که همه جا توانسته باشه به اصطلاح کارایی خودش رو نشون بده در برابر تهاجم همه جانبه ای که نیروهایی که روز بروز قدرت خودشون رو تثبیت میکردند و مارو دشمنان شماره یک خودشون چه به لحاظ فکری و عقیدتی و چه به لحاظ طبقاتی می دونستند. ما طبعا شکنندگی داشتیم، ما مدام از جریانات حاکم، از جریاناتی که به نحوی دیگری با حاکمیت همراهی داشتند از جمله مثلا جریاناتی مثل حزب توده یا جریانی مثل سازمان مجاهدین که علیرغم برخی از نقاط اشتراکی که ما در مخالفت با رژیم داشتیم به هر

حال اونها در مخالفت با ما در مخالفت با چیزهایی که اونها چپروی می نامیدند، اینها به هر حال مورد اختلاف بود و همینطور جریاناتی که خودشون رو رقیب ما می دونستند. رقیب هم باز یک موضوع مهمی است که واقعا به عنوان یک فرمول مطرح بوده و بودند کسانی که به هر حال مورد انتقاد پیکار قرار می گرفتند و نمی تونستند این انتقادات را برتابند و طبعا به مخالفت های گوناگون دست می زدند از جمله اکثریت یا مثلا حزب دمکرات کردستان در پاسخ به دفاعی که سازمان پیکار از دهقانان علیه مالکان که مورد حمایت حزب دمکرات کردستان بودند، از خودش نشون داد، حزب دمکرات عکس العملی داشت که دفتر سازمان پیکار در بوکان رو در حالیکه شنیدم چند ده نفر درش جلسه داشتند اونرو به خمپاره بست و سه نفر از رفقای دفتر سازمان پیکار در بوکان کشته شدند. شرح اینها در پیکار اومده بنا بر این ما با مخالفت های گوناگونی از طرف رژیم، از طرف جریانات سیاسی و از طرف جریانات به اصطلاح رقیب که به اصطلاح از نابودی و یا بگم از خاموشی پیکار شادمانی کردند و روی ضعفهای ما مدام کوبیدند و مثل مگس بر زخم نشستند، بودند اینطور حالتها و ضعفهایی که در خود موقع دستگیری ها در بین برخی از افراد رهبری سازمان که پیش اومد و دشمن اینهارو بزرگ کرد این ضعف ها رو بزرگ کرد، این ضعف هایی که کسانی مثل رفیقی که سالها فعالیت قهرمانانه در سازمان انجام داده بود مثل حسین روحانی و یا کسانی دیگه قاسم عابیدینی و کسان دیگه که به هر حال مبارز بودند و تا زمانیکه توانائی مبارزه رو داشتند تا زمانیکه اختیار در دست خودشون بود تونسته بودند فعالیت بکنند، این افراد زیر شکنجه های سختی که قرار گرفتند شکنجه هایی که شاید نسبت به کسان دیگه از طیف های زمان شاه یا بعد کمتر انجام شده اینها حسابی شکستند و شکسته شدن اینها بوق کرنایی که چه خودمانیها و چه رژیم در این قضیه اعمال کردند و عکس العمل هایی که نشون دادند سوء استفاده ای که می خواستند بکنند در سرکوب کردن و منکوب کردن این جریان رادیکال که اسمش پیکار بود این باعث ضعف و سرخوردگی فراوان در زندان ها شده بود، اون در داخل زندان هم همه رفقا همه جوانانیکه به سازمان پیوسته بودند و در این سازمان فعالیت های دلیرانه کرده بودند و به زندان افتاده بودند همه اون آمادگی رو نداشتند که شاهد این باشند که مثلا یکی از افراد رهبری بیاد تلویزیون و به اصطلاح اظهار ندامت بکنه از کاری که کرده، هر چند که موم شدن اون فرد در دست کسانی مثل لاجوردی قبل از هر چیز بایستی جلاد رو محکوم کرد و نه قربانی رو، ولی روال کار گویا بر این بود که قربانی رو مورد حمله قرار دهند و گویا اگر کسی چنانچه افتاد زندان مسئله اساسی که وجود داره اینه که او مثل فولاد مثلا مقاومت کنه و گویا رسالت تاریخی تاریخی کارگران و زحمتکشان در برابر بورژوازی به عهده همین کسی که گوشت و پوست بیشتری نیست چیزی بیش از گوشت و پوست نیست

و طبعا با حملات گوناگون و شکنجه های جسمی و روحی فراوان قدرت مقاومتش محدوده، به هر حال اینهم یکی از چیزهایی بود که باعث ضعفی شد که خیلی از کسانی که به سازمان پیوسته بودند به تدریج به اصطلاح سرخورده شدند از این که بتوانند فعالیت سازمان رو همچنان ادامه بدهند و می تونم بگم اختلافات داخلی که برشمردم یعنی ضرباتی که از درون به خود ما وارد آمده بود باعث این شد که اون اعتبار، اون هویت اون شکوه اون اعتمادی که رفقا می تونستند به سازمانشان داشته باشند از دست رفت، ضمن اینکه جو بسیار بسیار سخت و خون آلود و از هر طرف با ضربات کوبنده همراه بود. و به هر حال نمی شه این توقع رو به اصطلاح از کسانی داشت که می تونم بگم جانشان رو همچنان کف دست بذارن ولی به این فکر نباشن که یک جوری خودشونو نجات بدن و ما به این ترتیب اون طور که طبیعی هم هست شاهد رها کردن اونجور فعالیت و احیانا حالا یا سر در لاک خود فرو بردن یا برگشتن از ایده هایی که وجود داشته و یا در تبعید به نحوی با همان ایده ها زیستند.

اختلافاتی که بر شمردم و منجر به برخی از سستی ها شده بود، اختلافاتی هست که در درون خود سازمان از اوایل سال 60 بیشتر پدید اومد. سازمان در برابر مقابل تاکتیکی که سازمان مجاهدین اتخاذ کرده بود، یعنی مسئله اینکه بین لیبرالها شاید سرکردگی بنی صدر، بازرگان و امثال اینها و حزب جمهوری اسلامی و درودسته ای حزب الهی و غیره این دوتا در برابر هم ما همیشه یک شعار استراتژیک رو مطرح می کردیم اینکه علیه جمهوری اسلامی علیه لیبرالها و در پایانش می گفتیم زنده باد پیکار توده ها. اما به لحاظ تاکتیک ما می تونم بگم به تعبیری که رفیق علیرضا سپاسی مطرح می کرد ما ناگزیر شدیم در برابر این دوگانگی از نظر سیاسی در سطح جامعه مطرح بود یک گزینشی در این مورد بکنیم ضربه بیشتر رو متوجه حزب جمهوری اسلامی بکنیم و برخی خواسته های لیبرال ها رو که آزادی بیان و آزادی اجتماعات و امثال اینها و اینطور چیزها بود مورد حمایت قرار بدیم. با اینکه در مقاله ای که در شماره 110 نشریه پیکار مطرح شده بود و مرکزیت تصمیم گرفته بود این تاکتیک رو به کار ببره و تمام تلاشش صورت گرفته بود که هیچ امتیازی اصولی به لیبرالها داده نشه ولی این تاکتیک با آموزش های پیشین سازمان تناسب نداشت، سازمان پیکار آمادگی این رو نداشت که بتونه به اصطلاح تاکتیک بزنه و خیلی از رفقای جوان بخصوص دانشجویان، دانش آموزان و نیروهایی که به سازمان پیوسته بودند تحت تاثیر حالا می تونم بگم آموزشی که سابقاً سازمان داشت که یکسره روی رادیکالیسم بدون توجه به شرایط موجود جامعه به اصطلاح تکیه می کرد مورد قبولشون به هر حال قرار نگرفت، این به اصطلاح تاکتیک تاکتیکی بود که باعث دامن زدن به اختلافات در درون سازمان شد، یک جریانی در درون سازمان متشکل از برخی از کسانی که به سازمان پیوسته بودند بخصوص خیلی از کسانی که از

خارج کشور اومده بودند سال 57 به ایران و به پیکار پیوسته بودند به لحاظ رادیکالیسمش و غیره اینها یک تشکلی و یا بگم یک فراکسیونی رو در درون خود سازمان درست کردند که خودشو جناح انقلابی سازمان پیکار اعلام میکرد، اینها به نظرم نمی تونم بگم با نیت بد شاید نیت خوب شاید اعتقاداتی که داشتند پشتوانه اش بوده ولی واقعاً با اقداماتی که کاملاً ضد تشکیلاتی بود و بر خلاف اونچه که شعارشون شعار می دادند که سازمان رو چون مردم کشش (فکر کنم همین کلمه را کشش را رفیق تراب مطرح می کند) حفظ کنیم، سازمان رو در واقع می تونم بگم به سمن بحث به دست عفریت سپردند، یعنی با ایجاد ارتباطات افقی بین این بخش از سازمان با بخش دیگر شربات یا بگم پیگردهای پلیسی رو از این طرف به اونطرف عملاً منتقل کردند، و باعث دستگیری های فراوانی شد زمانیکه در پیکار شماره 123 و 124 طرحی رو که مرکزیت داده بود به نظرم منشا این طرح هم حسین روحانی بوده دایر بر اینکه سازمان بایستی به هسته های مستقل تقسیم بشه تا اینکه ضربات پلیسی از یک هسته به هسته دیگه منتقل نشه و اینه در پیکار آوردن این جریان جناح شروع کرد به تبلیغات و دامن زدن این شایعه به نظر من کذب که هدف از تشکیل این هسته های مستقل انحلال سازمانه و این انحلال طلبیست و کلمه انحلال طلبی چیزی بود که در فرهنگ ما تقریباً می تونم بگم که معادل کفر بود معادل زندقه بود امثال اینها و به هر حال اون طرح رو به شکست کشاندند و سازمان بدون هیچ حفاظی در معرض توفان اختلافاتی قرار داشت که ضربات رژیم رو بر ما بدبختانه تسهیل میکرد، از جمله مثلاً در پاسخ به این پیشنهاد هسته های مستقل که مطرح شده بود طرحی رو گذاشتند که مثلاً بایستی تظاهرات موضعی ایجاد کرد و گذاشت و چقدر رفقای ارزنده ما در جریان همین تظاهرات موضعی که با این تاکتیک غلط و تاکتیک به نظر من شاید بشه گفت که احمقانه در آن شرایط مطرح شده بود و عمدتاً هم پشتش همین بچه ها و افراد موثر جناح انقلابی بودند و تحمیل کرده بودند خودشونو و این طرح رو به کل سازمان بخصوص رفقای جوان که در تا حدود زیادی در اختیار اونها بودند یعنی به اصطلاح چون اونها در بخش دانشجویی یعنی دال دال نفوذ داشتند، در هر حال به نظرم این تاکتیکی که این جناح در این مورد زد بسیار بسیار ضربه زد به سازمان و خیلی از رفقای مارو دستگیر شدند و اعدام شدند نتیجه همه اینها نتیجه مجموعه ضرباتی که هم از طرف بود و هم از طرف اختلافات داخلی بود و هم از طرف تاکتیک های غلط بود هم از طرف نا آمادگی و عدم آمادگی های کل تشکیلات برای مقابله با حملاتی که رژیم در دستور کار قرار داده بود برای ریشه کن کردن مخالفین بخصوص مخالفین رادیکال و قبل از همه قرار داده بود ما تلفات سنگینی دادیم در مقایسه با دیگر سازمان ها، بیش از همه. و این خیلی مایه تاسف شدید ماست. بیش از حدود ششصد شهید که با نام و عکس و غیره داریم و شرح

حال و اینطور چیزها و کسان چند برابر این تعداد که زندانی شدند و با روحیه و تن آش و لاش و ضربه خورده از زندان اونهایی که تونستند بیرون بیان بیرون اومدند. خانواده هایکه در نتیجه این جور ضربات آسیب های خیلی زیادی دیدند و اصلا هم امکان جبراننش وجود نداشت. و این از هم پاشیدگی که نصیب سازمان شد که البته فکر می کنم که خیلی خیلی از گروه ها و سازمان ها بدبختانه در همین سطح یا یکم کمتر باهانش درگیر بودند و این در لیست جنایات یا لوحه سیاه جنایات جمهوری اسلامی بیشتر می افزایه، هر چند که بر عدم هماهنگی ما با شرایط تاریخی هم بخوبی اشاره داره.

اختلافات داخلی رو به عنوان یکی از عوامل مهم من بهش اشاره کردم در این سطح فقط نبوده، سطح جناح و اینها، در سطوح دیگری هم بوده کسانیکه به اصطلاح فردیت خودشون رو در تشکیلات حتی در رده های بالا نتونسته بودند فراموش بکنند و مثل قاسم عابدینی که به عنوان مسئول کمیته تهران و کسیکه امکانات زیادی رو از جمله خانه ها و یا مثلا امکانات مالی و غیره و اتوموبیل و غیره در دستش داشت که اینها جزء تدارکات سازمان بوده اینها رو در یک مرحله ای بلوکه کرده بود و باعث دربدری خیلی از کادرها حتی برخی از اعضا مرکزیت سازمان شده بود بطوریکه مرکزیت سازمان ضرورت داشت که در یک محلی کاملاً امن بتونه جلسه خودش رو تشکیل بده خانه در اختیارش گذاشته نمی شد. به خاطر اینکه در واقع قاسم عابدینی می خواسته در برابر خواست مرکزیت که او رو از کمیته تهران بر دارد، می خواسته با بلوکه کردن امکانات اونها رو در واقع مجبور به این کنه که قبولش داشته باشند در این به اصطلاح پست. می بینید که وضع یک تشکیلات انقلابی در شرایط معین چقدر می تونه به مخمصه می تونم بگم افتاده باشه. که مثلاً یک نفر یا چند نفر نفر بتونن چوب لای چرخ فعالیت بزارن. همینطور از نظر نظری اختلافاتی که وجود داشته برخی از افراد رو از کادرهای سازمان رو علاقمند می کنه یا بگم گرایش رو درشون ایجاد می کنه که حرفهایی رو که اتحاد مبارزان کمونیست یعنی سهند که درش منصور حکمت و غیره فعالیت داشتند به سمت اونها جلب کنه. و اینها در واقع این چند نفر به جای اینکه واقعاً اون اساس فعالیت سازمان رو در فعالیت تاریخیش که خودشون اتفاقاً سهیم بودند خودشون خیلی بیش از من شاهد ریزه ریزه هاش بودند در طول سال های پیش از انقلاب، به جای اینکه کار سازمان رو صرفاً در یه بیانیه یا یه اظهار نظری که یه نفر با طمطراق هر چه تمام تر با تمته مطرح کنه که بله ما تحلیل خاصی رو در باره بورژوازی ملی مثلاً رسیدیم و غیره در هر حال هر چی بوده چند نفر از کادرهای سازمان پیکار به سمت اونها علاقمند شدند به تدریج سست شد و اونطور یکی از کسانیکه متأسفانه شهید شده و به این جریان سهند تمایل پیدا کرده بود، جریانی که خودشون اسمشون رو مارکسیست انقلابی می گذاشتند و

خواستشون این بود که در درون سازمان های مختلف نفوذ کنند و یک نوع آتخیسیم در واقع رو در حقیقت پیشه گرفته بودند و در درون سازمان رخنه بکنند برای اینکه فراكسیون جانبدار سهن یا بگم فراكسیون جانبدار به اصطلاح مارکسیسم انقلابی رو ایجاد بکنند، یک از کسانیکه می تونم بگم طرفدار این جو بود رفیق شهرام محمدیان یا جواد که خدماتش به سازمان پیکار واقعاً حرف نداره و خیلی خیلی احترام می زارم بهش ولی این گرایشش همراه با چند تن دیگر از کادرهای سازمان و رفتشون به سمت سهند یک نوع حالتی رو که خود جواد برای من اینطور توصیف کرد، گفت که: الان گرایش به رها کردن، گرایش رها کردن در سازمان وجود داره. این گرایش رها کردن چطور ممکنه وقتی که از سر سازمان کسانی درش باشند که گرایش رها کردن داشته باشه، سازمان همچنان بتونه باقی بمونه؟! من این اختلافات درون سازمان هم یکیش بود، ضمن اینکه ناسازگاری بین جریانات یعنی افراد که به هر حال تحلیل های گوناگونی از روند کار در جمهوری اسلامی داشتند یکی دیگری رو راست و یکی دیگری رو چپ و روشنفکر چپول مثلاً بنامه، این نوع اختلافات هم در درون به شدت مایه وحدت درون سازمان رو که وحدت ایدئولوژیک بود در واقع سست کرد. و وحدت ایدئولوژیک و وحدت تشکیلاتی هم به اصطلاح نفی بشه چیزی از تشکیلات نمی مونه و به هر حال همه اینها تازه در شرایطی که امکان بحث و جدل و امکان یافتن یک مخرج مشترک وجود نداره زیر ضربات هستی و این در طول سال 60 هست و به نظرم انیکه از ابتدای سال 60 تا آخر سال 60 که مرکزیت سازمان در بهمن ماه دستگیر می شه و ضربه کاری به تشکیلات وارد می یاد همین قدر هم که یکسال دوام آورده خیلی زیاده.

نکته خیلی خیلی مهم دیگری که باید بگم مسئله امنیتی است. ما در دوره بخش منشعب از لحاظ توجه به مسائل امنیتی با دقت و توجه بسیار بسیار خوبی عمل می کردیم و حتی در مواردی موفقیت های بسیاری نصیبمان شده بود و توانسته بودیم کسانی رو از زیر ضربه بیرون ببریم، سازمان رو توانسته بودیم حفظ کنیم که متأسفانه باز هم با مشکلات زیاد همراه بود. حالا مسئله امنیتی به نظر من بعد از انقلاب یک گرایش در رفقا ایجاد شده بود که به نظرم عمومیت داشته و در همه سازمان ها بود در بین ما هم بود و اون این است که چون ضرورت داشت برای مطرح شدن در بین جامعه برای اینکه ما بتوانیم فعالیت خودمان را جلو ببریم و ناگزیر بودیم که با مردم تماس داشته باشیم و در واقع علنی بشیم، توجه به جنبه غیر علنی سازمان ما غافل شدیم ازش و به نظرم می یاد که جنبه نیمه علنی و نیمه مخفی که بایستی در کار سازمان رعایت بشود به اندازه کافی رعایت نشد و بسیاری از اطلاعات همینطور بیهوده دست به دست می گشت خیلی ها به زندگی معمولی تقریباً داشتند نزدیک می شدند و فراموش می کردند که بورژوازی هاری که تازه به قدرت رسیده دمار از روزگار

مخالفین خودش بیرون می یاره با شدت هر چه تمام تر و ما جزء اولین آماج ضرباتش هستیم. این نکته یعنی مسائل امنیتی رو رعایت نکردن یا خوب خوب رعایت نکردن ضربات سختی رو به ما وارد آورد، ما باید از یاد نمی بردیم که حتی قبل از انقلاب لیست 35 نفر از بچه هایی که از بخش منشعب بودند در روزنامه های حزب الهی منتشر شده بود و گفته شده بود که ما اینها رو همه ترور خواهیم کرد. ما اینها رو یادمان رفته بود، تعقیب و مراقبت های مستمری که وجود داشت یادمون رفته بود و بعضی وقت ها این تعقیب و مراقبت ها را که حتی نشانه هایی ازش می دیدیم فکر می کردیم که خیلی جدی نیست و می شه ازش گذشت و یا توجیه کرد، ولی دشمن در ابعاد بسیار بسیار گسترده و نیرومندش به دنبال این بود که ما چه کارهایی می کنیم، کجاها هستیم، چه ضرباتی رو به ارکان رژیم وارد می آوریم به ارکان فکریش وارد می آوریم؛ سازمان پیکار تجسم نفی و رد و انکار ایدئولوژی و ماهیت طبقاتی جمهوری اسلامی بود، اونها اینو رو خودشون خوب می دونستند و از هیچ ضربه ای در این مورد خوداری نمی کردند، ما تا حدود زیادی این تعقیب و مراقبت ها رو از یاد برده بودیم و اگر چنانچه طبعاً این جوری نیست که بگوییم از یاد برده بودیم همیشه فکر می کردیم که حواسمان هست ولی در واقع ضرباتش رو که بهمون وارد میومد باید خیلی مارو بسیار هوشیار می کرد که ما از یاد رژیم نرفتیم و امکانات لازم رو برای حفاظت از خودمون و حفاظت از سازمان، حفاظت از رفقا، دستاوردهامون و آرشیومون باید ما در نظر می گرفتیم، ما متأسفانه به نسبت دوران قدیم به نظر من یک نوع گرایش لختی و عدم توجه به ماهیت دشمن به نظر من ما رو فرا گرفته بود و ما رو سست کرده بود. این هم خودش یک مسئله مهمی است که ضربات زیادی به ما وارد آورد، و مثلاً نه تنها رفقای زیادی کشته شدند نه تنها خیلی خیلی اطلاعات از بین رفت و یا امکاناتی از بین رفت حتی آرشیو رو ما مثلاً فرض کنید برای اسناد کنگره دوم من یادم هست که در هیجده دفتر مذاکرات کنگره دو نوشته شده و پلی کپی شده بود اینها هیچ پیش در دست نیست. در درون خود سازمان در حالیکه هنوز سازمان حداقل مرکزیتش یا کادرهای اصلیش دستگیر نشده بودند، روزنامه اش هنوز در می آمد یعنی تا شماره 127 که در آذر ماه است به نظرم هست پخش شده، هر چند که پخشش با دشواری های بسیار بسیار زیاد همراه بود به هر حال این اختلاف بین برخی از رفقا کار را به جاهای حتی ابراز نفرت از یکدیگر نشون می داد من قهر کردن یکی از دیگری رو دیدم قهر کردن یعنی حرف نزدن که این خیلی برام زشته حتی دیدم، یا مثلاً فرض کنید سر قرار یکی نرفتن یک عضو مرکزی مثل حسین روحانی خواستار قرار با یکی از اعضاء فعال جنبش دانشجویی هست مثل ارژنگ، ارژنگ به خاطر اینکه با نظرات 110 یا مثلاً چی فرض کنید مخالف بوده و فلان اینها این مثلاً سر قرار نره و ببینه که در حالت این

ضربه روحی برای حسین روحانی چقدر فراهم میاره و آخرین باری که من حسین روحانی رو دیدم احتمالاً یک هفته قبل از دستگیریش بوده و واقعا بمن گفتم که سازمان در حال تلاشی است، من که تا این حد از وضع خبر نداشتم و برام بسیار بسیار گران بود این حرف بهش گفتم که به هر حال هر چی هست به هر حال جون شما و جون سازمان. ولی او گفت که متأسفانه چاره ای نیست. حسین روحانی در یک خانه ای که بوده و اون خونه، خونه ای بوده که دو نفر یک زن و شوهر از بچه های هواداران سازمان داشتند، این دوتا هوادار جناح شده بودند، جناح به شدت اعضاء مرکزی سازمان رو به خیانت و هزار اتهام دیگه و به اصطلاح ناسزای دیگه متهم می کرد، اونها به حسین روحانی به هر حال حرفی می زنند که او مجبور بشه از خونه بره، بهانه ای که در میارن اینه که اون مرد خانه می گه که مثلاً من دیروز که از خونه می خواستم برم بیرون موقعیکه در خونه رو می خواستم ببندم و هنوز کلید توی در بوده و داشتم درو می بستم یکی از حزب الهی ها رو دیدم که منو می شناخته و فهمیده که اینجا خونه منه. طبعاً توی این جور شرایطی حسین روحانی دیگه نمی تونه اونجا بمونه.

حسین روحانی نیمه شب خونه رو ترک می کنه، زنگ می زنه به کی از خونه های دیگه که آیا جا دارند اونهم می گه که نه ما جا نداریم. فکر می کنید این چیکار کرده مثلاً رفته خونه مادرش یعنی یک عضو مرکزی سازمان با این حالت فردای اون روز پا می شه میره درست مثل سال های پیش که به تهران اومده بوده با محمل این که خطاط است چون خط خیلی زیبا و شیرینی داشت می گه که من خطاط هستم و با محمل خطاطیش سعی می کنه که یک اتاقی رو در جنوب شهر کرایه بکنه و برای اینکه محملشو بسازه مادرش رو و می داره پیرزنی رو و می داره مییره اونجا که وضع خونه دو روز سه روز یعنی محمل خانه درست باشه و صاحب خانه و اینها احساس کنند که این واقعا آدم معمولی است نه آدمی که اینجوری تحت تعقیب است و فلان، ولی به خاطر اینکه جا وجود نداشته برای رفقای دیگه چند روز بعدش میبینی که علیرضا سپاسی هم سروکله اش چند روز بعدش در اون خونه پیدا می شه چون جا نداشته یا یکی دیگه هم اونجا پیداش می شه؛ چند نفر تو همون خونه یعنی تو خونه حسین روحانی دستگیر شدند. یعنی واقعا سازمان در اشکال (مشکل) بود، یا مثلاً دو نفر از اعضاء مرکزی سازمان توی یه وانت شبانه در میدان شهیدان اونروز یا آزادی مثلاً شب تا صبح گذروندند. این حالت های وحشتناکی که به لحاظ امنیتی سازمان رو تعقیب می کرده و اینها نشانه بهم خوردن اوضاع که در واقع نه ناشی از یک عامل بلکه ناشی از عوامل گوناگون بوده، بخصوص طبق مثلی که میگن در سر بالائی اسب ها یکدیگر را گاز میگیرند، اختلافات و بدبینی ها عدم اعتمادها همینطور رو به تزاید بود بطوریکه یکی از افرادی که در زیر زیر جمع در کمیته تهران فعالیت می کرد و امکان درست کردن شناسنامه و غیره در

دست داشت من خبر داشتم از اینکه رفیق علیرضا سپاسی یک شناسنامه دیگری رو لازم داره و تعلق می کردند در این که به علیرضا سپاسی شناسنامه بدهند، موقعیکه من گفتم که یک هفته دائی عکسشو داده بوده که برایش شناسنامه درست بشه و اینها بعد او به من گفت که رفیق یعنی ما برای او دست کنیم؟! اصلا من حیرت کردم که من باید به او بگویم که تو برای علیرضا سپاسی باید شناسنامه درست کنی! یعنی چه که کسی مثلا به خاطر اختلافات حالا در کمیته تهران یا جای دیگری دارند با علیرضا سپاسی بر سر این یا اون نظر سیاسی بعد بیایند و شناسنامه ندهند؟! اینها در واقع اشتباهات سیاسی هست که یک چیزی از خیانت درش نهفته است، بدون اینکه آدم خودش بدونه. من این رفقا را متهم نمی کنم اینطور و هر چیزی، ولی بعد این موضوع اینه، عدم توجه به این که همه ما هر چند با هم اختلاف هم داشته باشیم در برابر ضربات رژیم یکسان هستیم. در صورتیکه این جور نظری را که الان من می دهم رو همه نداشتند بدبختانه، یکی از اعضاء جناحی که، از کسانیکه عضو هیئت نویسندگان جناح بود به نام محسن معتقد بوده که رژیم با پیکار کاری نداره به خاطر اینکه هر دو بورژوازی هستند؛ ببین چقدر حماقته؟! این حرف رو جلیل یا احمد جیگاری که او خودش هم عضو مرکزیت بود به من گفت که به محسن گفتم که بیاد تو جلسه گفته بود که من در جلسه بورژوازی شرکت نمی کنم، جلسه عمومی بود جلسه مسئولین بود یعنی مسئولین بخش ها که اون محسن هم در بخش آموزش کار می کرد که گفته بودند بیا یک جلسه بزرگی گذاشته بودند در کرج بوده و گفته بودند بیایند در آنجا شرکت کنند گفته بوده من در جلسه بورژوازی شرکت نمی کنم، همین حرف رو بعدها که اسم مستعار کمال داشت و عضو مشارکت مرکزیت سازمان بود در تحلیلی که نوشته بود و در سایت پیکار هم هست و به تحلیل ما که عنوانش الان یادم نیست ولی چیزی مثل تحلیل و اینهاست که به هر حال کمال است، یکی از عنوان مطالب پیکار سنگر بورژوازیه، اینجاست که واقعا در بسیاری از موارد که پیش اومد می تونم حرف فردوسی رو تکرار کنم که می گفت ز چپ نغمه افکند و از راست شد، اینجوری بود که در واقع وقتی که ما به خارج اومدیم از پیکار اونقدر کم نیرو باقی مونده بود که حتی پولی که به قاچاقچی بدیم بتونیم برگردیم بیاییم خارج نداشتیم و به زور اینو پیدا کردیم. در هر حال پیکاری اینجوری به هم ریخته شد و من همانطور که در ابتدا اشاره کردم همیشه اینو خاموشی تلقی کردم و امیدوار هستم هر چند که پیکار ظرف تشکیلاتی یک جریان فکری در یک دوره معین بود و امکان نداره که مجددا عین اون احیا بشه ولی محتوای اون، محتوای رادیکالیزم امیدوار هستم که روزی بتونه با حرکت مردم ایران در آمیزه و وظیفه خودشو چه در عرصه داخلی و چه در عرصه بیرونی انجام بده.

بحران تئوریک در جنبش کارگری کمونیستی

دوست دارم در پایان این نکاتی که گفتم به یک نکته خیلی خیلی مهم اشاره بکنم و اون وجود بحران تئوریک در جنبش کارگری کمونیستی است. و این نکته ای است که ما توجه مستقیم چندانی بهش نداشتیم و بحران رو البته در جریان جهانی کمونیستی می دیدیم چنانچه این در کنگره دو این مسئله مطرح شده بود ولی اینرو بیشتر تشکیلاتی ارزیابی می کردیم، عدم وجود انترناسیونالیست کمونیستی رو بهش اشاره می کردیم؛ در هر حال به خاطر تحولات عظیمی که در جهان سرمایه داری رخ داده و تحولاتی که ما حتما بهش باید توجه می کردیم که طر قریب پنجاه سال هفتاد سال از روی کار آمدن نظامی که به هر حال پس از انقلاب اکتبر پایه گرفت حتما چنانکه در کشورهای دیگه بخصوص در اروپا به اشکال مختلف در شکل تئوریک و همینطور به شکل سازمانی و غیره خودشون نشون داده ما باید به این مسائل را هم توجه می کردیم و الان مسئله خیلی اساسی است برای مبارزان جنبش جهانی کارگری کمونیستی که به مسئله بحران، بحران تئوریک در این مورد توجه کنند ایده هایی که وجود داشته، تئوری هایی که مطرح شده همه زاده شرایط زمانی خودشون هستند و طبعاً جنبه همیشگی و ابدی ندارند، مارکس انگلس بخوبی نشان دادند که بر هر چاپ که از مانیفست مطرح بوده همین نکته رو اشاره کردند که اونچه رو که ما در مانیفست گفتیم الان چون شرایط تغییر کرده دیگه در واقع به عنوان یک سند تاریخی باید محسوس کرد. ما بسیاری از ایده هایی رو که در رابطه با انقلاب از هر گوشه و کنارش در نظر می گرفتیم اینها مسائلی بوده که در زمان و مکان معینی مطرح شده در شوروی در چین در جاهای دیگه مطرح شده بوده و طبعاً نمی تونسته بصورت اموری ثابت راه حل هایی دائمی مطرح بشه، هر چند که پرنیسیپ های اصلی یعنی تضاد کار و سرمایه و مسائل مربوط به انقلاب کارگری و و کمونیستی اینها یک سری فکر می کنم نکات باقی و ثابت هست ولی اشکال کار و جنبه هایی که حتما باید بهش توجه داشت و اندیشه های نو را در این مورد مطرح کرد اینها چیزهایی است که به هر حال از دید ما و بسیاری از جریانات دیگه پنهان مونده بوده و به نظرم می یاد اگر چنانچه ما در مصاف مبارزه ای که با رژیم جمهوری اسلامی داشتیم اگر چنانچه توانسته بودیم سازمان رو همچنان نگه داریم باز مسئله بحران وجود داشت و یک جریان کمونیستی نمی تونست و نمی تونه بدون توجه به واقعیهایی که در تحولات دهه های اخیر پیش اومده بتونه کارشو جلو بیره ما حتما حتما می بایستی که از اندیشه های نو بهره های بیشتر می بردیم یا اساساً بهره می بردیم و همینطور خودمون سهیم می شدیم در ارائه تجارب نو. بنا بر این مسئله بحران به نظر من خیلی خیلی مسئله مهمه این مسئله بحران باعث این شده که حتی

خیلی از جریانات چپ نظیر ما که در کشورهای دیگر بودند و تقریباً افکار و ایده های ما و مشی ما رو داشتند اینها صریحاً اومدند خودشان را منحل کردند یعنی در واقع من البته تایید نمی توانم بکنم هر کاری که اونها کردند تا راهی که بعدا رفتند و اینها ولی به نظرم این مسئله اساسی هست که در رابطه با خاموشی پیکار علاوه بر جنبه های سازمانی تشکیلاتی مصافی که بین نیروهای مبارزه و مترقی از یک طرف و رژیم جمهوری اسلامی و ارتجاع بطور کلی و دنیای سرمایه باز بطور کلی وجود داشته مسئله بحران رو از دیده پنهان نداریم.

یک نکته دیگر هم به نظرم میرسه و اون اینکه که سرنوشتی که برای پیکار بوجود آمد چنانکه قبلا هم بهش جای دیگری اشاره کردم از جمله در آرش یک سرگذشت جبری نبوده و می تونسته با برخوردی که فعالین پیکار می تونستند داشته باشند، میتونسته نحو دیگری باشه یعنی از سازمان پیکار چیزهای قابل توجه چه در عرصه عمل و چه در عرصه نظر باقی بمونه به شکل دیگری حتی به اصطلاح سازمان متحول و با ایده های نو و سبک کار نو بتونه بوجود بیاد نه که رها بشه، این رها شدن به نظر من جا باز می زاره برای اینکه نقش کسانیکه به تعهدات خودشون عمل نکردند و رها کردند و به نظر من نقشی که به عنوان عنصر آگاه می تونستند داشته باشند که خود عنصر آگاه طبعاً جزئی و بخشی از شرایط تاریخی جامعه است بهر حال اینها ایفا نکردند این وضع رو بنا بر این من همچنان جا برای انتقاد برای به اصطلاح انگشت گذاشتن روی نقطه ضعف هایی که وابستگان به پیکار و یا سازمان های دیگر در رابطه با دیگران هم همین حرف رو دارم به هر حال جای این نکته خالیست و حتما باید روزی جاش تعیین بشه اینطوری نیست که این سرنوشت قضا و قدری پیکار بوده.

پایان متن

پاورقی و توضیحات

1- در سایت اندیشه و پیکار آمده است که این گفتگوها در سال 1390 ضبط شده و تاکید داشته است که "با اختصار و محدودیت هایی که با مراجعه به اسناد و بررسی و نقد می تواند تکمیل شود."

این گفتگوها برای اولین بار در تاریخ یکشنبه، ۲۶ خرداد ۱۳۹۲؛ ۱۶ ژوئن ۲۰۱۳ در همان سایت انتشار یافت.

توضیح: گفتگوی رفیق تراب حق شناس توسط برهان عظیمی بدون هیچ دخل و تصرفی و به همان صورت محاوره ای که رفیق تراب ارائه داده اند داوطلبانه و بر اساس وظیفه کمونیستی برای انتقال تجربه تایپ شده است. این بخشی مهم و دفتری بسیار گرانبها از تاریخ طبقه ماست که جنبش کمونیستی ایران نیاز دارد از آن آگاه شود.

ضمن سپاسگزاری از صداقت و حس مسئولیت پذیری رفیق تراب حق شناس در سهیم کردن جنبش کمونیستی ایران با تجارب ارزنده و مفید و کمبودهای کمونیستهای سازمان پر افتخار پیکار امیدوارم که رفقای دیگر بر اساس حس مسئولیت کمونیستی دو بخش دیگر آنرا تایپ کنند.

شنبه دوازدهم مرداد ۱۳۹۲ برابر با سوم اوت ۲۰۱۳